

پاسخ به ادعاها و دروغهای میرفطروس در آسیب شناسی یک شکست 2.



حمید رضا مسیبیان

به روال قبلی... روند آقای میرفطروس در این مطالب این بوده که با تمسک به هر دروغی در صدد تخطئه آن بزرگمرد باشد و با جو سازی دروغین حقایق را مخفی کند چنانکه حتی از آوردن چند جمله اول یک مطلب و حذف بقیه جملات هم ابائی ندارد

اسخ جزء به جزء بخش دوم ادعاها و دروغ های علی میرفطروس در آسیب شناسی یک شکست بخش دوم
گزیده عجیب ترین دروغها و ادعاهای علی میرفطروس در بخش دوم کتاب(!؟) آسیب شناسی یک شکست

1- اشاره میرفطروس به بن بست اولیه صادرات نفت دکتر مصدق و عدم کمترین اشاره به شکستن این بن بست پس از پیروزی ایران در دادگاه لاهه و موفقیت ارزنده دکتر مصدق در صادرات مقادیری نفت به ایتالیا و ژاپن که همان روند در صورت ادامه و با توجه به تخفیف در قیمت نفت توسط ایران، به راحتی قادر بود مخالفان را به زانو در آورد تا مجبور باشند با ایران به تفاهم برسند. بگذریم از اینکه در همان حد هم اقدامات دکتر مصدق تمام کشورهای نفت خیز را تکان داده بود و ...

2- نقل قول از کسی به سان حاج محمد نمازی به عنوان دوست صدیق و مشاور دکتر مصدق در حالیکه دکتر مصدق از اول کار به شدت از او دوری کرده و در این مورد به همراهان در امریکا هم هشدار داده بود!

3- ادعای اینکه با توجه به سخن نمازی ایران ناتوان از اداره صنعت نفت بوده و متخصص و نفت کش و ... نداشته اما بدون کمترین اشاره به اینکه با تمام آن محدودیتها در نهایت نه تنها پس از مدتی به همت و تلاش گسترده ملیون صنعت نفت به راه افتاد که سهل است مقادیری هم نفت صادر شده بود .

4- تبلیغ تعلق خاطر دکتر مصدق به وجاهت خودش که مایه عدم توافق بوده بدون کمترین اشاره به اینکه همو در همان اولین مرحله پیشنهاد مشترک هم با آمریکا ارائه کرده و به توافق رسیده بود اما چرچیل که تازه در انگلیس بر سر کار آمده بود به دنبال استعمار بوده و حاضر به قبول این مطلب نبود تا به سان دوران رضاخان استعمار خود را تجدید کند و حتی اقدام مضحک میرفطروس در آوردن چند جمله اول یک کتاب به عنوان نصف حقیقت و حذف جملات بعد از آن به این شکل که از جملات: «دکتر مصدق: من با بازگشت دست خالی از آمریکا به ایران، موضع قوی تری خواهم داشت تا با مراجعت با یک سازش که به بهای از دست دادن طرفدارانم تمام شود و شاید به همین ملاحظه بود که وقتی خبر رد پیشنهاد از جانب بریتانیا را شنید زیاد در هم نشد و خبر را با خونسردی و متانت پذیرا گشت. او دیگر نزد وجدان خود و در برابر تاریخ حجت را تمام کرده بود و کسی نمی توانست بگوید اگر دکتر مصدق نرمشی نشان می داد کار اختلاف تمام می شد و گرفتاری های بعدی پیش نمی آمد» (خواب آشفته نفت/ محمد علی موحد / ج اول / چاپ اول ص 334) « که میرفطروس بخشی را که در مورد طرفداران دکتر مصدق است به عنوان سند ذکر کرده اما هیچ اشاره ای هم به اینکه در جملات بلافاصله بعد همان نوشته ذکر شده که دکتر مصدق دیگر در نزد وجدان خود و تاریخ راحت بوده ندارد

و تنها در صدد تلقین این مورد است که ثابت کند دکتر مصدق به دنبال طرفداران خود بوده است؟! آیا میرفطروس فکر نمی‌کند اگر یک نفر این کتاب را نگاه کند نسبت به او چه نظری پیدا خواهد کرد؟ البته به نتیجه گیری همان کتاب خواب آشفته نفت هم انتقادات شدید وارد است اما اینجا فقط هدف نشان دادن اوج دروغ‌نگاری میرفطروس است که حتی چند جمله پشت سر هم را هم به طور کامل ذکر نکرده که باید گفت آوردن بخشی از حقیقت خود بزرگترین دروغ‌ها است و با این تفسیر از بزرگان ملیون انتظار پاسخ دادن هم دارد؟!)

5- عدم اشاره به این نکته که راه دکتر مصدق با هدف استقلال ایران بوده و ملی شدن نفت هم تنها در همان راستا بوده است نه اینکه هدف اصلی باشد .

6- اشاره به اقتصاد بدون نفت دکتر مصدق به عنوان یک نقطه ضعف او در حل مسأله نفت غافل از اینکه اولاً همان موفقیت بزرگ پیاده کردن اقتصاد بدون نفت به سان تاجی بر تارک نهضت ملی بوده و در ثانی ثابت کننده این مورد است که دکتر مصدق برای استقلال ایران حاضر بوده از کل درآمد نفت هم چشم پوشی کند .

7- عدم اشاره به دخالت ننگین دربار و ارتش و مالکان در انتخابات مجلس هفدهم و اینکه مثلاً یک آخوند شیعه درباری به سان امامی نماینده شهر سنی نشین مهاباد شده بود و انتقاد از اینکه چرا چنین انتخاباتی را ادامه نداده تا افراد خائن بیشتری با تقلب به مجلس راه یابند؟! و بدون کمترین انتقاد از تقلبات دربار و اشاره به اینکه در تهران که انتخابات آزاد بود ملیون با نهایت قدرت برنده شده و حتی از حزب توده هم که بهترین تشکیلات را داشته یک نفر هم نتوانست به مجلس راه یابد؟!!

8- تخطئه اقدام قانونی دکتر مصدق در اخذ اختیارات ارتش از دربار (به خصوص بعد از تقلبات گسترده در انتخابات) و تلاش برای اینکه این اقدام قانونی و تلاش برای پایان دوران سیاه قانون شکنی پهلوی را به حد یک اختلاف شخصی بین شاه و دکتر مصدق تقلیل دهد گوئی نه کسی از قانون مشروطه اطلاعی دارد و نه پهلوی با دخالت در ارتش کمترین قانون شکنی داشته است و به عکس قبله‌گاه آقای میرفطروس با داشتن اختیار ارتش باید همواره دیکتاتوری خود را در ایران برقرار نماید .

9- تلاش برای اینکه اختیار قانونی دکتر مصدق در اجرای موقتی برخی لوایح اصلاحی مد نظر دولت را به این تبدیل کند که اختیارات فراقانونی گرفته شده و دکتر مصدق حق قانونگذاری گرفته (در حالیکه که بعد از دوره آزمایشی همه آن لوایح باید باز به تأیید مجلس می‌رسید) و آن هم در شرایطی که اولاً خود مجلس این اختیارات را داده بود و ظاهراً او کاسه داغ‌تر از آش شده و در ثانی شرایط مجلسی که رئیس آن یک آخوند شیعه منتخب شهر سنی نشین مهاباد باشد روشن است. بگذریم از اینکه با همان اختیارات شاهکاری چون اقتصاد بدون نفت انجام شده بود که ای کاش تمام دولت‌های بعد از دکتر مصدق قادر بودند نصف دکتر مصدق در این زمینه خدمت کنند و در بخش‌های بعد پاسخ میرفطروس بدان پرداخته خواهد شد .

10- اشاره به تلگراف خائنی به سان به حائری زاده به دبیر کل سازمان ملل در مورد نقض حقوق بشر در ایران غافل از آنکه همین حاشیه امن کسی که بتواند چنین اقدامی کند به روشنی نشان از میزان آزادی دارد و ای کاش در کل دوران پهلوی جامعه از چنان آزادی برخوردار بود اما طبیعتاً هرگز نباید کمترین اشاره‌ای به نقض گسترده حقوق بشر در دوران پهلوی در مطلب وجود داشته باشد... حال بگذریم از اینکه به تأیید هر انسان منصف دوران دکتر مصدق تنها دوران آزادی و دموکراسی در تاریخ ایران تا به امروز بوده و همین خاری در چشم همه دیکتاتورها بوده و خواهد بود .

11- باری در نهایت باید گفت که این موارد تقریباً تمام نکات بخش دوم کتاب میرفطروس است و باید گفت که ای کاش آقای میرفطروس به صراحت نیت خود را در لزوم اطاعات تمام مردم از شاه دارای فره ایزدی بیان می‌کرد و این همه آسمان و ریسمان بافتن نداشت! که آن موقع خیلی قابل احترام‌تر بود و اینقدر زحمت تایپ به دوش ملیون نمی‌انداخت و خوانندگان محترم خود قضاوت کنند چنین مطلبی آیا این ارزش را دارد که حتی نامی از آن برده شود؟؟؟

...که عشق، آسان نمود اول،
ولی افتاد مشکل ها!

دکتر مصدق روزی در پاسخ به این سؤال که: «اگر توافقی با شرکت نفت انگلیس و ایران، حاصل نشد، چگونه می‌خواهید نفت را بفروشید؟» جواب داده بود: «احتیاج دنیا به نفت ایران به حدی زیاد است که اگر توافقی با شرکت حاصل نشد، دیگران با نهایت سهولت آن را خواهند خرید و اندکی نگرانی از این بابت در بین نیست». (متنی، صص 233 و 253، به نقل از: مصطفی فاتح، ص 529) در یک دید کلی این بخشی از این سخن صحیح است اما به سبک همیشگی آوردن نصف حقیقت است چراکه صحیح است که انگلیس به کمک کمپانی‌های بزرگ کمبود صادرات نفت ایران را جبران کرد و به ظاهر نیازی به نفت ایران پیدا نشد و با شکایت انگلیس به دادگاه لاهه و ... برای صادرات نفت ایران مشکل ایجاد شد (بجز بحث نیاز به نفت کش و ...) اما این تمام حقیقت نیست چراکه بعد از آنکه دکتر مصدق با اقتدار تمام در دادگاه لاهه توانست انگلیس را شکست دهد عملاً مشکلی بر سر راه صادرات نفت ایران وجود نداشت و ایران هم با اعلام تخفیف سنگین در قیمت نفت به سرعت وارد بازار جهانی شد و اعلام 50 درصد تخفیف در قیمت نفت موردی نبود که شرکت‌های بزرگ قادر به رقابت با آن باشند و مجبور به سازش با ایران بودند و با شروع صادرات نفت ایران به ایتالیا و شکست انگلیس در دادگاه این کشور و تکرار این مساله در ژاپن انگلیس عملاً شکست شدیدی خورده و ایران با تخفیف بالا در قیمت نفت برگ برنده را داشت که موارد متعدد صادرات نفت ایران گواه این مساله هستند و لذا گرچه در اوائل کار ایران با تحریم نفتی مواجه شد اما در اواخر کار عملاً بن بست شکسته شده و ایران به راحتی قادر به صادرات نفت خود بود که این مساله به مرور به طور قطع به پیروزی کامل ایران می‌انجامید و استعمارگران مجبور به سازش با ایران بودند و به همین دلیل هم بود که دست به کودتا زدند و به پیش بینی دکتر مصدق تنها سه ماه وقت کافی بود تا بن بست شکسته شود که متأسفانه با کودتا و خیانت شاه همه چیز خراب شد. شرح تفصیلی این موارد و سایر مطالب مربوط به نفت هم در مقاله جداگانه در این مورد آورده شده و اینجا نیازی به تکرار آن نیست.

زیرا بقول حاج محمد نمازی (دوست و مشاور صدیق مصدق):
«نفت را ملی کرده ایم ولی نه توانائی اداره کردن آن را داریم، نه متخصصین فنی، نه نفتکش، و در فروش آن عاجزیم و باید از شوروی یا آمریکا یا انگلیس به ناچار کمک بخواهیم ... (همان، ص 254، به نقل از: صفائی، ص 175).

جالب است که حاج محمد نمازی نقل قول کرده و او را دوست صدیق دکتر مصدق دانسته که از همینجا اوج دروغگوئی او روشن است و نگاه کوچکی به خاطرات غلامحسین مصدق صفحه 83 به روشنی ثابت می‌کند که دکتر مصدق از هنگام ورود به آمریکا نظر منفی به نمازی داشته و دعوت او را هم به مهمانی نپذیرفته و در مورد او به دکتر فاطمی و فرزندش و برخی دیگر از همراهان هشدار داده بود که مراقب او باشند و پس از کودتا هم همین نمازی مدافع قرارداد زاهدی بود که با این تفسیر معلوم است که میرفطروس باید از کسی نقل قول کند که به نفع او باشد اما اینکه او را دوست و مشاور صدیق بخواند نیز مشابه سایر مطالب نوشته او است. جالب است بدانیم که صفائی هم که میرفطروس از او نقل قول کرده یکی از به ظاهر تاریخ نویس‌های دوران قبلی است (بخوانید دروغ نگاری به سان میرفطروس) که در نوشتارهایش در همان مقطع هم تحریف فراوان در مورد دکتر مصدق وجود داشته

و اکنون هم باز در خط قدرت اما این بار برای آقای دکتر ولایتی وزیر خارجه سابق جمهوری اسلامی کتاب می‌نویسد؟! (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل)

حال این مساله اصلی نیست و باید دید حرف نمازی در مورد نبود متخصص و ناتوانی اداره صنعت نفت و ناتوانی از فروش تا چه حد صحیح بوده است؟

در جواب او باید گفت اولاً بر خلاف پیش بینی انگلیسی ها و امثال رزم‌آرا و شاه ایران توانست صنعت نفت را به راه بیندازد و سهل است در چند مورد صادرات نفت هم داشت که باید گفت علیرغم کمبود شدید متخصص فنی و ... عرق ملی متخصصان ایرانی به رهبری دکتر مصدق توانست صنعت نفت را به راه اندازد و ای کاش آقای میرفطروس حتی 20 درصد هم منطبق بر واقعیت می‌نوشت و در مورد نفت‌کش ها هم باید گفت صحیح است که ایران برای خرید نفت کش مشکل داشت و در آن مقطع صادرات عمده نفت باید از طریق شرکت‌های بزرگ انجام می‌شد اما در دوره دوم دکتر مصدق هم قیمت کرایه نفت کش پائین آمده بود و هم به مرور ایران قادر بود نفت‌کش تهیه کند و گواه روشن موفقیت ایران هم صدور نفت (گرچه به مقادیر کم در شروع کار) می‌باشد و ای‌کاش محمد رضا تنها چند ماه از خیانت خودداری می‌کرد تا بیگانگان مجبور به توافق با ایران باشند.

این «احساسات شدید»، تعلق خاطر مصدق به «وجاهت ملی» و تکیه بر «شور و احساسات قاطبهه مردم» باعث شد تا در عرصه مذاکرات، مصدق نتواند با دست باز بازی کند.

از این گذشته: او که در سال های پیش، رضاشاه، تقی زاده و رزم آرا را بخاطر انعقاد قرارداد با کمپانی های نفتی به «سازش» و «خیانت» متهم کرده بود، اینک در بیم از اتهام سازش و خیانت و آلوده شدن «وجاهت ملی» خود، با بن بست مذاکرات، می کوشید مانند یک «قهرمان مظلوم» ظاهر شود. «والترز - (Walters) «مترجمی که همراه هریمن و مک گی (Mc Ghee) در مذاکرات با مصدق شرکت داشت - از قول دکتر مصدق آورده است که گفت:

« شما متوجه نیستید! من با بازگشت دست خالی از آمریکا به ایران، موضع قوی تری خواهم داشت تا با مراجعت با یک سازش که به بهای از دست دادن طرفدارانم تمام شود» (همان، صص 272-273، به نقل از: موحد، ج 1، ص 334،)

بقول اچسن (Acheson) وزیر امور خارجه آمریکا در سفر دکتر مصدق به واشنگتن:

«مصدق ناآگاهانه متمایل به شکست خویش بود و این خصوصیت روانی هنگامی بچشم می خورد که هیجانی را برای جلب حمایت از خویش بر می انگیزد و این هیجانان، خود، موجب می شدند که راه حل های عادی مشکلات، مسدود شوند و فقط راه حل های افراطی در برابر او قرار گیرند. بدین طریق، آزادی او در انتخاب راه حل ها، محدود می شد». (نشریه مهرگان، شماره 3 - 4، ص 220) این سخنان که دکتر مصدق عاشق و جبهه ملی خود بوده و به این دلیل انعطاف نداشته و اقدام او را با خیانت رضاشاه مقایسه کردن هم بخش مهم نوشتار او است و جالب است که او هرگز در این زمینه هیچ مطلب مستندی نداشته و تنها قصد دروغ‌نگاری دارد. در این زمینه که دکتر مصدق تا چه حد در بحث نفت انعطاف داشته در مقاله جداگانه توضیح داده شده و باز هم تاکید می‌گردد که در بحث درآمد اقتصادی نفت دکتر مصدق نهایت انعطاف را داشت تا جاییکه در آخرین پیشنهاد تنها مشکل باقی مانده بر سر غرامت بود که دکتر مصدق بارها خواهان مشخص شدن میزان ادعای انگلیس بود اما آنان به اتکای مهره‌های داخلی خود در صدد تجدید استعمار در ایران بودند از این کار طفره می‌رفتند. اما برای اینکه نمونه روشن دیگری از دروغ‌نگاری او را نشان دهیم به این اشاره می‌کنیم که این سخنان میرفطروس که اشاره به مذاکرات دکتر مصدق در آمریکا دارند به گفته خود او از بخشی از کتاب مهندس موحد آورده شده‌اند اما باز به همان مثل که آوردن بخشی از حقیقت بزرگترین دروغ‌ها است بخش‌هایی را که به ضررش بوده حذف کرده است. اولاً در آنجا تشریح شده که دکتر مصدق و آمریکا یک پیشنهاد مشترک تهیه و به انگلیس دادند که این مساله در اولین اقدام دکتر مصدق نشان از نهایت انعطاف او داشته و همچنین ثابت کننده این است که دکتر مصدق نظامات جهانی 50-50 نفت را پذیرفته و امکان اینکه منافع کمپانی‌های آمریکایی هم تامین شده و در عوض ایران به استقلال و آزادی برسد وجود داشته چراکه در غیر این صورت پیشنهاد مشترک آمریکا و دکتر مصدق معنی نداشته است. ضمناً در هر حال دکتر مصدق به اصل مردم سالاری متکی بوده و هیچگاه راه مردم فریبی

(پوپولستی) برای نیات فردی را به کار نگرفت و عملی انجام نمی‌داد که در تاریخ به نام عاقد قراردادهای ننگین بماند و صحت هر نوشتار باید مبتنی بر تاریخ درست و دقیق باشد نه بولتن نگاری...

اما جالب است که میرفطروس مطالب صفحه 334 این کتاب را آورده اما جمله بلافاصله بعد از آن را سانسور کرده که باید گفت کل مطلب چنین است: «شما متوجه نیستید! من با بازگشت دست خالی از آمریکا به ایران، موضع قوی تری خواهم داشت تا با مراجعت با یک سازش که به بهای از دست دادن طرفدارانم تمام شود و شاید به همین ملاحظه بود که وقتی خبر رد پیشنهاد از جانب بریتانیا را شنید زیاد در هم نشد و خبر را با خونسردی و متانت پذیرا گشت. او دیگر نزد وجدان خود و در برابر تاریخ حجت را تمام کرده بود و کسی نمی‌توانست بگوید اگر دکتر مصدق نرمشی نشان می‌داد کار اختلاف تمام می‌شد و گرفتاری‌های بعدی پیش نمی‌آمد» (خواب آشفته نفت/ محمد علی موحد / ج اول / چاپ اول ص334)

و در همان صفحه باز هم تاکید شده: «... با توجه به این نکات باید گفت که مصدق واقعاً دل و جرات عجیبی نشان داده و از خود گذشتگی و فداکاری را به نهایت رسانیده و این نشانی از فضیلت و خلوص نیت اوست که در آمریکا هر تیر را که در اختیار داشت در کمان نهاده و برای نجات از بن بست و ختم غائله و راه انداختن مجدد نفت تا این اندازه پیش رفت و اگر لجاجت بریتانیا نبود که به هیچ قیمت حاضر به کنار آمدن با دکتر مصدق نبود و پیشنهاد آمریکا به توافق قطعی می‌انجامید بی‌مصدق در بازگشت به ایران آماج اتهامات ناجوانمردانه بی حد و حصر قرار می‌گرفت».

حال اوج دروغ و نیرنگ این مدعی تاریخ نگاری را بنگرید که حتی برای ظاهر سازی هم مطالب یک صفحه را به طور کامل نقل نمی‌کند و سهل است حتی جملات بعدی را هم حذف می‌کند؟!؟!؟! و بعد پهلوی‌چی‌ها می‌گویند چرا کسی به فطروس جواب نمی‌دهد؟

گوئی اگر یکی دیگر از حقوق بگیران رضا پهلوی فردا مدعی شود زلزله بم هم تقصیر دکتر مصدق بوده میلیون باید کلی وقت برای پاسخ‌گوئی صرف کنند؟!؟!?!

و در مورد سخن آپسن هم البته نگارنده چنان سندی را ندیده و مطلب یک نشریه نمی‌تواند مورد استناد قرار گیرد اما در بدترین حالت باید گفت که در زمان خود آپسن توافق اولیه دکتر مصدق و آمریکا صورت گرفته و طرح مشترک هم ارائه شد و حتی در دوره او در مورد بحث گرامت هم حدود 500 میلیون دلار گرامت در نظر گرفته شد که با این تفسیر این مطلب بی‌نیاز از بحث است و بر خلاف این دروغ پراکنی‌های میرفطروس باید گفت که دکتر مصدق تمام تلاش خود را برای حل مشکل به کار بسته و به شدت هم از آبروی خود مایه گذاشته بود تا جائیکه به گفته همین کتابی که مرجع فطروس است ممکن بود آماج تهمت‌های فراوان قرار گیرد و به قولی راه حلی را که 10 درصد هم امکان موفقیت داشت امتحان کرده بود اما اینکه بر سر استقلال ایران معامله کند هرگز کار او نبوده و از هیچ ملی‌گرایی دیگری هم بر نخواهد آمد و این کار تنها از برخی هم‌پالکی‌های قدیمی آقای میرفطروس در حزب توده و یا اربابان جدید پهلوی چی او بر خواهد آمد.

ضمناً توجه شود که وقتی در اولین گام و در اولین پیشنهاد مشترک دکتر مصدق با آمریکا به توافق رسیده بود شرایط میزان انعطاف دکتر مصدق تا به آخر کار کاملاً روشن است.

این «احساسات شدید»، تعلق خاطر مصدق به «وجاهت ملی» و تکیه بر «شور و احساسات قاطبه مردم» باعث شد تا در عرصه مذاکرات، مصدق نتواند با دست باز بازی کند.

این هم باز تکرار مکررات فطروس است که گوئی دکتر مصدق با حل مساله نفت روسفیدتر نبود و خواهان پیروزی نبوده که بارها تکرار و پاسخ داده شده و باز هم بدان اشاره خواهد شد و در آن همین بس که دکتر مصدق تنها از مدعی گرامت خواهان مشخص شدن مقدار آن بود ولی حریف به دلیل تمایل برای بازگرداندن استعمار به ایران حتی رقم ادعائی خود را هم مشخص نمی‌کرد.

پس از ماه‌ها جدال و شعار و عصبیت سیاسی، مصدق با بازگشت از سفر آمریکا به این واقعیت تلخ رسید که پندار او و همکارانش، همه، نادرست بوده، چنانکه چند روز بعد در مجلس اعلام کرد: «... ما نمی‌بایست تصور کنیم عایدات نفت داریم ... ، باید بگوئیم این مملکت، نفت ندارد.»

آری صحیح است و به قولی آفتاب آمد دلیل آفتاب... و او برای استقلال ایران حاضر بود از کل درآمد نفت هم صرف نظر کند چه رسد به انعطاف در درآمد نفت اما کجای این مطلب عصبیت سیاسی است؟ غیر از این است که این مطلب از این جهت بوده که استقلال ایران حفظ شود؟ آیا این کار و اقدام بزرگ بعدی دکتر مصدق در ابتکار کم نظیر دکتر مصدق در پیاده کردن اقتصاد بدون نفت سزاوار بزرگترین ستایش‌ها می‌باشد و یا سزاوار کوچک شمردن؟؟؟

بدین ترتیب: اشتباه مصدق و یاران او در محاسبه درآمدهای نفتی ایران و بن بست مذاکرات، باعث بروز عصبیت‌ها و کشمکش‌های جدیدی گردید، در چنان شرایطی، طرح ناگهانی انجام انتخابات دوره هفدهم توسط مصدق، جامعه را با بحث‌ها و بحران‌های سیاسی تازه‌ای روبرو ساخت در حالیکه مصدق، قبلاً گفته بود: «تا آنگاه که مسئله نفت حل نشود، با همین مجلس کار خواهد کرد و انتخابات را به تأخیر خواهد انداخت». بقول دکتر محمد علی موحد: «اوج گرفتن مخالفت‌ها، مصدق را به این فکر انداخت تا مخالفان دولت در مجلس، گستاخ‌تر نشده اند، انتخابات را عملی کند... و مجلسی یکدست‌تر و قوی‌تر از هوادارانش تشکیل دهد» (همان، ص 385، به نقل از: موحد، ج 1، صص 387 - 389)

توجه شود که دوره مجلس 2 سال بوده و در آن مقطع به پایان رسیده و باید انتخابات مجد برگزار می‌شد و معلوم نیست مشکل کار کجا بوده و آیا برگزاری انتخابات جدید ایرادی دارد؟ به هر حال چون میرفطروس در این زمینه صریحاً انتقادی هم ندارد بحثی در آن نداریم. اما لازم به ذکر است که در دو ساله مجلس شانزدهم از 1328/11/20 تا 1330/11/29 ادامه یافته و کار طبق قانون به پیش رفته بود. آیا باید از دکتر مصدق توقع داشت که در آن شرایط مجلس را تعطیل و در دوره فترت حکومت می‌کرد؟

انتخابات شوم

مصدق که خیال می‌کرد «70-80 نماینده گت بسته را تحویل جبهه ملی داده» (همان، ص 292، به نقل از حسین مگی) پس از انجام انتخابات دوره هفدهم تأکید کرد که: «اطمینان کامل دارم 80% نمایندگانی که به مجلس می‌روند، نمایندگان حقیقی ملت هستند»، اما بزودی این نمایندگان را «آلت دست مأمورین استعماری» نامید و لذا، با مخالفت روزافزون نمایندگان، تصمیم گرفت تا با انجام یک همه پرسی یا رفراندوم، ضمن انحلال مجلس شورای ملی، بر مشکلات سیاسی - اجتماعی فائق آید، چرا که به نظر مصدق در این زمان: «هر جا ملت است آن جا مجلس است.»!

«انتخابات دوره هفدهم، انتخاباتی بود که هم درماندگی مصدق را در برابر نیروهای مخالف، فاش ساخت، و هم بسیاری از سران جبهه ملی را رو در روی هم قرار داد... شکست دکتر مصدق در انتخابات دوره هفدهم، ابر بلائی بود که از آن روز که سایه سهمگین خود را بر سر او افکند، مدام باران فاجعه بر سر او ریخت. این انتخابات، مایه خفت و سرشکستگی مصدق گردید.» (همان، ص 290، به نقل از: موحد ج 1، ص 399، ج 2، ص 886)

مانور اصلی این جماعت به در مورد اقدامات اشتباه دکتر مصدق یکی بحث عدم انعطاف در قضیه نفت و یکی هم بحث مجلس هفدهم است. مخالفان به کرات در این باره سخن پراکنی می‌کنند اما هرگز به این اشاره ندارند که تمام مشکل به دلیل دخالت دربار و ارتش در انتخابات بوده چنانکه به اشاره دربار یک آخوند شیعه درباری (سید حسن امامی امام جمعه تهران) از شهر سنی نشین مهاباد به نمایندگی مجلس رسیده و در سایر نقاط کشور هم همین شرایط بوده است. به واقع یکی از علت‌های اصلی اقدام بعدی دکتر مصدق در درخواست اختیارات ارتش طبق قانون اساسی هم همین بوده که ارتش در کار دولت مداخله کرده و نگذاشته بود انتخابات سالم برگزار شود. خود دکتر مصدق قبلاً اظهار خوش بینی کرده بود که 80 درصد وکلا نماینده واقعی مردم باشد که بعداً بارها این گفته را اشتباه دانسته و با توجه به شدت تقلبات و مداخلات این مساله را نفی کرده بود. آری دکتر مصدق در انتخابات مجلس در برابر مخالفان درمانده شده بود اما کدام مخالفان؟؟ مردم یا ارتش و عمال استعمار و دربار که به طور غیر قانونی توسط ارتش و مالکان و... در انتخابات مداخله می‌کردند؟ توجه شود که قبل از انتخابات دکتر مصدق در یک مذاکره طولانی با شاه قول انتخابات آزاد را گرفته بود و به این امید انتخابات را برگزار کرده بود اما در عمل کار به جایی کشید که از یک شهر سنی نشین یک آخوند درباری شیعه به

نماینده‌گی انتخاب شود و حتی بعدها به کمک هم پالکی هایش به ریاست مجلس هم برسد و در وصف اینکه جایگاه ملیون در آن هنگام در چه جایی بوده بهترین ملاک انتخابات آزاد تهران بود که تنها محلی بود که از قبل هم ارتش نتوانسته بود دخالت چندانی بکند و لذا به طور کامل قدرت به دست ملیون افتاد و سهل است حتی از حزب توده که بهترین تشکیلات را در تهران داشت هم یک نفر وارد مجلس نشد چه رسد به درباریان که همین نشان از جایگاه والای ملیون در بین مردم دارد اما اینکه به دلیل تقلبات گسترده اینان نتوانند کاری بکنند گناه آن بر گردن دربار خائن و متقلبان انتخابات است. میرفطروس می‌نویسد که مصدق خواهان آن بود که 70-80 نماینده مجلس را کت بسته در اختیار گیرد و حال آنکه در مذاکرات مصدق با شاه تنها بحث آزادی انتخابات مورد تاکید قرار گرفته و او به حدی بر آزادی انتخابات حساس بوده که حتی تاکید کرده بود که به نام جبهه ملی هم کاندیدا معرفی نکنند تا به دلیل اینکه او رهبر جبهه ملی بوده شبهه دخالت در انتخابات نباشد و این مشکل را ملیون به این طریق حل کرده بودند که احزاب ملی کاندیدای مشترک معرفی کرده بودند و...

جالب است که میرفطروس هرگز هم اشاره‌ای به این ندارد که در انتخابات آزاد تهران چگونه ملیون با قاطعیت تمام پیروز شدند و در عین حال بدون کمترین اشاره به تقلبات گسترده دربار و بیش از 50 سال قانون شکنی دو پهلوی با اعمال نفوذ در انتخابات به این اقدامات دکتر مصدق اشاره دارد گویی اصلاً و ابداً عامل این مشکلات دخالت دربار و اقدامات غیر قانونی دربار نبوده ولی معلوم نیست گناه دکتر مصدق که خواهان انتخابات بدون تقلب بوده چیست؟ گویی در قاموس این جماعت هم تنها کسانی به سان امامی آخوند شیعه درباری که از شهر سنی نشین مهاباد به مجلس راه یابند و با حمایت امثال خودش رئیس مجلس شوند و ... و این سخنان میرفطروس فقط این را کم دارند که چند انتقاد هم از انتخابات آزاد تهران و پیروزی قدرتمند ملیون داشته باشد؟!

اختلافات موجود بین مصدق و شاه (خصوصاً برای تصدی وزارت جنگ)، مصدق استعفا می‌دهد و قوام السلطنه به نخست وزیری می‌رسد و سپس در یک بحران سیاسی جدید، با قیام 30 تیر 1331، بار دیگر مصدق به حکومت باز می‌گردد. قیام 30 تیر و بازگشت مجدد مصدق به حکومت، در واقع تیری بود بر پیکر جنبش ملی ایران، چرا که با قیام 30 تیر و بازگشت مجدد مصدق به حکومت، او در هیأت یک فرمانروای مطلق العنان، ماهیت اقتدارگرا و غیر دموکراتیک خویش را آشکار ساخت، چرا که به اعتقاد او: «هیچ گونه اصلاحی ممکن نیست، مگر این که متصدی (دکتر مصدق) مطلقاً در کار خود، آزاد باشد» (همان، ص 299، به نقل از: موحد، ج 2، صص 558-559)

در اینجا هم نفرت میرفطروس از اینکه برای اولین بار در دوران پهلوی قانون اساسی اجرا شده و اختیار وزارت دفاع هم به دست دولت سپرده شده به روشنی عیان است چراکه به توصیه رضاخان باید همواره اختیار ارتش در دست نوادگان او باشد تا هر زمان خواستند به راحتی دولت را با یک کودتا ساقط کنند. در اینجا باید پرسید جناب میرفطروس بارها دیده شده که ارباب جدید شما آقای رضا پهلوی بر دموکراسی و آزادی تاکید داشته و نمونه کشورهای دموکراتیک دارای سلطنت مشروطه همانند انگلیس را مثال زده اکنون از شما می‌پرسیم در کدام یک از این کشورها شاه یا ملکه یا ... کمترین اختیاری در هر یک از وزارتخانه‌ها و از جمله وزارت دفاع یا جنگ و ... دارد؟ بهتر نبود می‌گفتید مشکل شما با قانون اساسی و آزادی است و باید همواره تمام قدرت کشور در دست شاه شما که فره ایزدی دارد قرار گیرد؟ خوانندگان محترم از اینجا هم باید قضاوت کنند که با چه کسی طرف هستند که از اجرای قانون و اینکه برای یک بار طبق قانون اختیار نیروهای مسلح در دست منتخب مردم قرار گرفته تا به این حد ناراحت است و سهل است که این کار را تیری به پیکر نهضت ملی می‌داند و حال آنکه این کار را تیری به دیکتاتوری و اقدامات غیرقانونی دربار و شاه بوده و کاملاً درست و منطقی بوده و در یک کشور اروپائی دموکراتیک اگر غیر از این باشد ابداً قابل قبول نخواهد بود و ای بسا به سرعت شاه عزل شود اما بدبختی دیکتاتوری ایرانیان مشکلی است که عامل تمام این بدبختی‌ها است.

همچنین جالب است که او این اقدام قانونی دکتر مصدق را دارای ماهیت غیر دموکراتیک و اقتدارگرا و مطلق العنان بر می‌شمرد اما هرگز به این پاسخ نمی‌دهد چگونه در مواردی خود شاه هم به قانونی بودن آن و اینکه شاه اختیاری در امور کشور نداشته و این از حقوق هیأت وزیران و نخست وزیر است تاکید کرده است؟! (از جمله با تأیید گزارش هیأت هشت نفره گرچه بعد که امکانی برای کودتا پیدا کرد قدرت

مطلق را قبضه کرده و دیکتاتوری برپا کرد) به واقع برای کسانی که به دموکراسی اعتقاد داشته باشند اگر غیر از این باشد و شاه در امور دخالت اجرایی کند ابدأ قابل قبول نیست اما برای شاه پرستان باید همه چیز نزد کسی باشد که به قول این حضرات دارای «فره ایزدی» هست!! که باید پرسید آیا ملیون معتقد به دموکراسی و آزادی اصلاً چنین ارزشی برای چنین مطالبی قائل هستند که بخواهند به آن پاسخ دهند؟

در ادامه هم به جمله دکتر مصدق در مورد آزادی مطلق متصدی در امور خود اشاره دارد اما باز هم بخشی از حقیقت را آورده و به دروغ‌گوئی تلاش دارد تا اصل مطلب را گم کند و در جواب او باید خاطر نشان ساخت که این مطلب در پاسخ آیت‌الله کاشانی گفته شده که به شدت به دنبال مداخله در امور بود و این امر مورد مخالفت دکتر مصدق بود و گرچه برخی انعطاف‌ها را به اجبار داشت اما با آینده‌نگری خوبی که داشت دخالت روحانیون را در امور حکومتی نمی‌پذیرفت ولی شاه بر خلاف دکتر مصدق به کمک همین کاشانی کودتا کرد و به اینان بال و پر داد و نتیجه آن را هم به خوبی گرفت و همانا به بدترین وجهی او را سرنگون کردند. و باید از میرفطروس پرسید اگر اجرای قانون مشروطه دیکتاتوری مصدق بوده پس 25 سال قانون شکنی شاه چه چیزی بوده و باز هم این سوال وجود دارد که آیا کسی هست که کمترین اطلاعاتی از قانون اساسی مشروطه داشته باشد و چنین مطالبی بگوید و بجای محکوم کردن قانون شکنی شاه از مصدق انتقاد کند و باز هم این سوال هست که چنین کسی اصلاً ارزش پاسخ دادن دارد؟

در ادامه این مطلب هم میرفطروس به شدت از اینکه ملیون دکتر مصدق را با القابی از قبیل پیشوا و ... خطاب کرده‌اند ابراز ناراحتی دارد اما به این توجه ندارد که اولاً خود دکتر مصدق به شدت از بت سازی پرهیز داشت چنانکه هنگامی که قرار شد از او مجسمه ساخته شود با گزنده ترین الفاظ مانع شده بود و هرگز اجازه نمی‌داد کسی دست او را ببوسد و در ثانی اگر این اقدام عاشقان آزادی و دموکراسی ایراد دارد پس القابی چون خدایگان که شاه به خود می‌داد چه تعبیری دارد؟ آیا از یاد برده که لقب محمد رضا پهلوی «خدایگان اعلیحضرت آریامهر بوده؟»

مصدق - در آن زمان - دادن این اینگونه اختیارات «حتی به دولت مورد اعتماد جامعه» را، «مغایر قانون و مایه تزلزل حکومت ملی می دانست». (همان، ص 214 به نقل از: موحد، ج 2، ص 563). تقاضای اختیارات فوق العاده از طرف دکتر مصدق، آن نقطه طغیانی بود که کاسه صبر نمایندگان مجلس (از جمله نمایندگان جبهه ملی) را لبریز کرد:

حسین مکی (نماینده اول تهران و یار غار مصدق) گفت: «با این وضع، از این مجلس استعفا می‌دهم...». و استعفای خود را روی میز تریبون گذاشت و طی مصاحبه ای مطبوعاتی، مصدق را به هیتلر تشبیه کرد و گفت: «مصدق، مرتکب اشتباهی می‌شود که زیان‌های فاحش و جبران ناپذیری برای ایران دارد.»

حسین مکی معتقد بود:

«منظور مصدق، ایجاد یک حکومت دموکراتیک نبود، اختیاراتی که گرفته بود، چرچیل هم در دوران جنگ جهانی دوم نداشت» (همان، ص 310 به نقل از: مکی، ج 1، ص 197) در مورد اخذ اختیارات دکتر مصدق از مجلس هم باید گفت که او بودنش در نخست وزیری را منوط به اختیارات دانسته و در غیر این صورت اعلام کرده بود کناره‌گیری خواهد کرد و وقتی خود مجلس با این مساله موافقت کرده بود چه جای بحث است و از این گذشته اگر غیر از بود باید بخش عمده وقت دولت به مجادله با مجلس صرف می‌شد و بجای اقدامات مفیدی که دولت در پیاده کردن اقتصاد بدون نفت و ... داشت فقط به دنبال درگیری بود که این کار دکتر مصدق با توجه به مجلس فرمایشی و متقلبانه بسیار صحیح بوده ولی از این گذشته باید خاطر نشان ساخت که حداکثر حداکثر این اختیارات و این قانون‌ها تنها برای مدت 6 ماه و بعد نهایت یک سال بوده و پس از آن این موارد باید به تأیید مجلس می‌رسیدند که به این لحاظ حالت آزمایشی داشتند و باید پرسید وقتی در یک مقطع بحرانی و با مشکلات شدید خارجی چنین اختیارات موقتی و آن هم با تأیید خود مجلس وجود داشتند تا موارد به حالت تجربه اندوزی بررسی و آزمایش و رفع نواقص شده و در نهایت خود مجلس قانون را نهایی کند، چه ایرادی وجود داشته و آیا با توجه به تأیید مجلس اینان کاسه داغ‌تر از آش شده بودند؟ چه ایرادی داشت که آن

همه لوايح مفيد و سازنده مدتی موقتی اجرا شده و بعد باز هم به نظر مجلس می‌رسیدند آن هم در شرایطی که خود مجلس قبول کرده بود؟

ضمناً یک نکته مضحک دیگر میرفطرس هم این است که او افراد بریده از جبهه ملی همانند حسین مکی را هنوز جزو نمایندگان ملی قلمداد می‌کند که در این صورت معلوم نیست کودتاجیان چه کسانی بوده‌اند؟

آنچنانکه حائری زاده (از بنیانگذاران جبهه ملی) در نامه ای به دبیر کل سازمان ملل، دکتر مصدق را به پایمال کردن اعلامیه حقوق بشر متهم نمود که «هیچگونه آزادی عمل و عقیده ای برای هیچ کس باقی نگذاشته و در سایه قدرت پلیسی و نظامی، مخالفین خود را زندانی و مطبوعات آزاد را توقیف کرده است». (5)

البته کسی که قبله‌گاهش دربار باشد باید از حائری زاده کودتاجی نقل قول هم داشته باشد و کمترین اشاره‌ای به سخن آزادی خواهان نداشته باشد اما جالب است که اینان مصدق را به نقض حقوق بشر متهم می‌کنند اما یادشان رفته تنها دوران آزادی و دموکراسی واقعی ایران دوران دکتر مصدق بوده و باید گفت که اگر چنان است بر دوران سراسر دیکتاتوری و استبداد شاه چه نامی باید گذارد و حتماً آن دوران را باید دوران طلایی آزادی دانست؟ ضمناً یک پرسش دیگر هم در اینجا وجود دارد و آن اینکه در دوران دکتر مصدق خائنان و منافقانی به سان حائری زاده هم این امکان را داشتند تا به دبیر کل سازمان ملل تلگراف زده و از دولت شکایت نمایند که خود این مطلب نشان از اوج آزادی بیان و عدم هراس از نظر مخالف است اما آیا در دوران قبله گاه ایشان محمد رضا پهلوی هرگز به این حد آزادی وجود داشته است؟ بد نیست کسانی که چنین مطلبی را تا این حد بزرگ می‌کنند اشاره‌ای هم به دروان سیاه پهلوی داشته باشند؟؟ که در غیر این صورت نتیجه همین مطالب آقای میرفطروس خواهد بود. حزب توده نیز ضمن اینکه مصدق را «شعبده باز پیر» نامید و او را متهم کرد که «بساط رسواترین آشکال دیکتاتوری فاشیستی را گسترده است»، پرسید:

«... آیا منطقی است که سرنوشت پانزده میلیون مردم این مملکت را به دست مرد علیل و مستبدی بسپاریم که خود را عقل کل و مالک جمیع فضایل و محامد می‌داند و برای توده های ملت، کوچک ترین ارزشی قائل نیست؟». (پوریا، ص 427).

این نیز سخن جالبی است و معلوم نیست چگونه این آقا به یاد نظرات حزب توده افتاده و از اینان نقل قول می‌کند حال آنکه امروزه او در یک چرخش به شدت به ظاهر ضد اینان شده و حیرت انگیز است کمترین اشاره‌ای هم به نظرات بعدی حزب و اعضای برجسته آن ندارد که بارها به ظاهر از عدم حمایت از دکتر مصدق هم ابراز پشیمانی کرده بودند!

بدین ترتیب: بخش مهمی از یاران معروف دکتر مصدق (مانند مگی، آیت الله کاشانی، نریمان، حائری زاده، مُشار، دکتر بقائی، اخگر و ...) به سبب مخالفت با لایحه اختیارات مطلقه و تمدید آن، در صف مخالفان جدی دکتر مصدق قرار گرفتند.

در مورد این هم باید گفت که اولاً در دوره اول لایحه اختیارات که از مرداد 1331 شروع شده بود چنان اختلافاتی حادی نبوده و این موارد بهانه بعدی به دلیل قدرت‌طلبی کسانی چون کاشانی بود و در ثانی این اختلافات فقط به دلیل قدرت‌طلبی امثال کاشانی و ... بوده والا آیا شاه خوب بود که کلاً انتخابات مجلس را فرمایشی کرده و قانونگذاری را در دست خود گرفت و در ثانی همینان چه شد صبر نکردند تا کار نفت تمام شده و یا ایران به ثبات نسبی برسد و بعد مانع این اختیارات شوند؟ تاریخ نشان داد تمام این جماعت بعدها راه خیانت در پیش گرفتند و اگر دکتر مصدق به خواسته‌های آنها تن می‌داد نه تنها مخالفتی با اختیارات نداشتند سهل است می‌توان گفت مدافع دیکتاتوری مصدق هم می‌شدند... عجباً از جماعتی که اختیارات دارای مدت زمان محدود را مطلقه می‌نامند و باید پرسید آیا دروغ و نیرنگ نباید پایانی داشته باشد؟

در اینجا بخش دوم مطلب هم به پایان رسیده و به روال قبلی مشخص است که تنها روند آقای میرفطروس در این مطالب این بوده که با تمسک به هر دروغی در صدد تخطئه آن بزرگمرد باشد و با جو سازی دروغین حقایق را مخفی کند چنانکه حتی از آوردن چند جمله اول یک مطلب و حذف بقیه جملات هم ابائی ندارد و روند او مشابه کسی است که مثلاً در جایی نوشته شده باشد (هرگز نمی‌توان

گفت دکتر مصدق خیانت کرده) اما او بخشی از مطلب را حذف کرده و فقط این را که (دکتر مصدق خیانت کرده) را با ذکر صفحه نقل کند و البته هدف این مطلب هم کاملاً مشخص است و آن این است که در صدد تطهیر پهلوی باشد و اقدام قانونی دکتر مصدق را تخطئه کند و با وقاحت تمام حتی نامی هم از غیرقانونی بودن سال‌ها دخالت شاه در امور ارتش نمی‌برد اما اینکه برای یک بار به همت ملیون و دکتر مصدق قانون اجرا شده و اختیار ارتش در دست دولت قرار گرفته را تیری بر پیکر نهضت ملی می‌خواند.

در فرصت بعدی باز هم بقیه بخش‌های این کتاب بررسی خواهند شد اما باز هم تکرار می‌شود که سبک بقیه مطالب هم دقیقاً همین است و اگر نبود یک سری دلایل خاص نگارنده هرگز این همه تایپ و وقت گذاشت برای اینکه دروغ‌ها نشان داده شوند ارزش اقدام نداشتند اما به مرور باز هم به همین سبک اقدام خواهد شد و باز هم تاکید می‌گردد که متأسفانه مطلب او در مورد دکتر مصدق حتی از 20 درصد حقیقت تاریخی هم برخوردار نیست و پاسخ دادن به آن بسیار راحت و تنها ذکر وقایع تاریخ است و هر کس کمترین اطلاعاتی هم از تاریخ معاصر داشته باشد به راحتی به این مساله پی خواهد برد اما حقیقتاً تایپ و منظم کردن آن زمان بر و بسیار بسیار بی ارزش و هدر دادن نیرو می‌باشد.

(پایان بخش دوم)

ادامه در بخش سوم

برگرفته از :

<http://naghdrmosadegh2.blogfa.com/post-9.aspx>